



عکس: سجاد صوری ایران

اهالی موسیقی و سینما یاد فرهاد مهرداد را گرامی داشتند

یه مرد بود یه مرد

گزارش

نداسچانی گروه فرهنگی

شب گذشته فرهنگسرای ارسباران میزبان عاشقانه فرهاد مهرداد بود. خواننده‌ای که صدای او حتی برای نسل امروز هم حس غریبی دارد و زمزمه می‌شود. از «جمعه» و «مرد تنها» تا «بوی عیدی» و دیگرترانه‌های او که همچنان شنیدنی است. در بزرگداشت این هنرمند که به بهانه بیست و سومین سالگرد درگذشت او با اجرای آرش نصیری برگزار شد، فردین خلعتبری به عنوان اولین سخنران این مراسم در جملاتی گفت: «کسانی که اجرای زنده فرهاد مهرداد را پیش از انقلاب دیده‌اند یا کسانی که صدای او را در سینما شنیده‌اند این تفاوت فاحش را به خوبی متوجه خواهند شد که اگر سینما نبود بخشی از موسیقی‌آهنگین ایران به گوش مردم نمی‌رسید. نمی‌توانیم بگوییم کدامیک وامدار دیگری هستند

زندگی هنری فرهاد مهرداد اشاره کرد و افزود: «زندگی هنری فرهاد را می‌توان به دویشت تقسیم کرد، حتی قبل از انقلاب. آهنگسازی که با فرهاد کار کردند مانند اسفندیار منفردزاده و بخش دیگرآهنگسازان دیگری هستند که هیچ کدام از آنها مانند منفردزاده کار نکردند. ابتدا باید بگویم اسفندیار منفردزاده ازجمله آهنگسازانی است که خودش تنظیم کننده است و ملودی نمی‌سازد. درسوی دیگرشهیاقنبری قرار دارد و سبب شد جنس کارهایی که فرهاد در آن زمان خواند، خسونت‌بار تصور شود که اتفاقاً این خسونت برگرفته از سینماست. من وقتی ارکستراسیون‌های آنرا نگاه می‌کنم، می‌بینم که خیلی دنبال قشنگ بودن نیستند و دنبال بیانی از

روزگار آن زمان هستند. جالب اینکه بعد از آن دوران خیلی‌ها تلاش کردند مانند فرهاد بخوانند و خواننده‌های معروفی هم شدند. نکته دیگر اینکه خیلی‌ها اعم از فیلمسازان و آهنگسازان بسیار علاقه‌مند بودند با فرهاد همکاری کنند. خلعتبری در ادامه صحبت‌هایش به رویکرد متفاوت فرهاد مهرداد بعد از انقلاب اشاره و اظهار کرد: «فرهاد به دلیل ابزاری که در اواخر دهه ۵۰ شمسی برای او تشدید شد یک رویکرد شخصی پیدا کرد و دنبال یک جریان ایدئولوژیک رفت. البته نقدی به آن نیست چرا که افسرد موقعیت‌های فکری خودشان را دارند. فرهاد بعد ازانقلاب به یک نوع خنیاگری روی آورد. یعنی خودش آهنگ

بیست و سه سال بعد از رفتن فرهاد

مردی تنها که صدای مردم بود

یادداشت



نسیم قاضی‌زاده پژوهشگر موسیقی

خاطر آدم باید خیلی ماندگار باشد که هنوز بعد از گذشت بیش از ۴۰ دهه از انتشار قطعات موسیقی، همچنان با همان میزان فراگیری، آهنگ‌هایت بر سر زبان ملتی باشد. هنوز با نوروزها «بوی عیدی



پیرامون فرهنگ سلبریتی در رئالیتی شوی کارناوال

سرمایه علیه سرمایه‌داری

گزارش

علی فرهنگ منتقد فیلم

می‌شود. به تعبیر ریچارد دایر، سلبریتی هم «محصول» است و هم «رسانه»؛ محصولی است که باید مصرف شود و رسانهای است که از طریق بدن، سبک زندگی و حضور دائمی‌اش، معنا تولید می‌کند.

با این تعریف، جایگاه سلبریتی جایگاهی لرزان است، زیرا بر نگاه دیگران تکیه دارد. نگاه‌که برگردد، جایگاه هم فرومی‌ریزد. اگرچه صنعت فرهنگ یاد گرفت چگونه از طریق بازتولید مستمر تصویر، جایگاه موقتی سلبریتی را حفظ کند (از مجلات و تلویزیون تا شبکه‌های اجتماعی). با این حال ریشه لرزان این جایگاه هنوز پابرجاست و به تعبیر مارکس، سلاح مقابله با آن، خود سرمایه‌داری است. کارناوال، رئالیتی‌شوی رامبد جوان چنین سازوکاری دارد. در وهله اول به‌نظر می‌رسد برنامه‌ای است صرفاً مصرفی و- در خدمت سلبریتی، در حالی که با اتکا به بازتولید صنعت فرهنگ و مسلح به ابزار سرمایه، سعی دارد نشانه‌های فرهنگی سرمایه‌داری را متزلزل نشان دهد.

یکی از ایده‌های این برنامه تقابل میان هنرمند (فردی که پیش از گسترش شبکه‌های اجتماعی، شهرتی حاصل از تولید را کسب کرده بود) و سلبریتی

بوی توپ بوی کاغذ رنگی»، اولین ترانه‌ای باشد که به زمزمه لب‌ها دعوت می‌شود، با غروب جمعه، «جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه» در ذهن بچرخد و هنوز که هنوز است خواننده‌های زیادی از نسل‌های جدید «به شب مهتاب»ات را بازخوانی کنند. در گردهمایی‌های مختلف ترانه‌هایت را بخوانند و دبستانی‌ها هم با نام و یاد آشنا باشند. این جادوی موسیقی آدم‌های سختگیری‌ست که آنقدر برای کارشان اعتبار و حساسیت قائل بوده‌اند و آنقدر گزیده‌کاری اساس کارشان بوده است که قدرت زمان به عمرشان شاید برسد اما به آثارشان نه. خودشان

می‌ساخت، می‌خواند و اگر موقعیتش بود شعر هم می‌سرود. بطور مثال با شنیدن «مرغ سحر» تغییرات جزئی در کارهایش می‌شنوید چرا که هدفش این است همه چیز را به شکل خودش درآورد. من فرهاد مهرداد را بسیار دوست می‌دارم و از ۷سالگی نوازکست‌های او را گوش می‌کردم و سالها بعد که در استودیو پاپ کارم را شروع کردم خیلی دوست داشتم با فرهاد کار کنم اما بعد از آلبوم «خواب در بیداری» نگاهم به آثار او تغییر کرد. از نگاه من کسانی که خواننده هستند باید بدانند فرهاد، مجری بسیار خوبی از کارهای خودش و دیگران بود بنابراین خواننده‌های جوان ابتدا باید به نوازندگی کاملاً آشنا باشند تا بتوانند خوب بخوانند. فرهاد از ابتدا گیتار می‌نواخت و می‌خواند و این کمک بسیاری برای اجراهای او بود.»



فردین خلعتبری: کسانی که اجرای زنده فرهاد مهرداد را پیش از انقلاب دیده‌اند یا کسانی که صدای او را در سینما شنیده‌اند این تفاوت فاحش را به خوبی متوجه خواهند شد که اگر سینما نبود بخشی از موسیقی‌آهنگین ایران به گوش مردم نمی‌رسید

جزئی از جریان فرهنگی

هوشنگ گلگانی، منتقد سینما و سردبیرمجله فیلم امروز هم در این مراسم اظهار داشت: «آقای مسعود کیمیایی تأثیر بسیار بزرگی در سینمای ایران گذاشت و سینمای ایران را به دوره قبل و بعد از خودش تقسیم کرد و البته در کنار آن تأثیر بسیاری هم بر موسیقی پاپ داشت. البته این سبک موسیقی جریان‌های فرهنگی بود که از غرب به ایران آمد و علاوه بر موسیقی پر سینما هم تأثیرگذار بود. بطور مثال تا پیش از فیلم «قیصر» اغلب موسیقی‌من‌ها به‌صورت پلی‌بک بود و از زبان بازیگرها شنیده می‌شد و شاید هم بوده ولی من به‌خاطر ندارم. اما در فیلم «رضا موتوری» همانگونه که کیمیایی در«قیصر» ناخودگاه سینمای آن زمان را به یک فیلمفارسی معروف بود به چالش کشید، در «رضا موتوری» آگاهانه معیارهای سینمایی آن روزگار را به چالش کشید از جمله استفاده از صدای خواننده در فیلم، «او درادامه صحبت‌هایش گفت: «امشب در بزرگداشت هنرمندی هستم که جزئی از جریان فرهنگی بوده و اگرچه امروزه ملامت می‌شود اما هنرمندی است بسیار تأثیرگذار حتی بر نسل بعدی خود. بنابراین بهتر است از دو قطبی بودن و چندقطبی بودن دست برداریم.»

اولین خوانندگان سیاسی ایران می‌دانند؛ خواننده، آهنگساز و نوازنده‌ای که ساخت هرکدام از قطعاتش در دوره خود، موجی از واکنش‌ها را در میان گروه‌های موافق و مخالف برانگیخته می‌کرد. آتهایی که دهه پنجاه، وقایع فرهنگی و هنری مربوط به انقلاب را به خاطر می‌آورند، بعید است بتوانند زمان انتشار قطعه «کنجشک اشی مشی» را از خاطر ببرند. همچنین است درباره قطعات موسیقی فیلم‌های مسعود کیمیایی همچون رضا موتوری و... او با اینکه در موسیقی از ابتدا سبک راک را برای کارهایش در نظر گرفته بود، اما به دلیل دانش، تجرح و درک بالایی که از اجتماع خود و سلیقه شنیداری آنها داشت، تک تک قطعاتش توانست مخاطبان بسیار زیادی را به خود جلب کند. هرچند گزیده‌کاری بسیار زیاد او منجر به تولید تعداد اندکی اثر شد تا

آنجا که شاید باورش سخت باشد که در فعال‌ترین دوره کاری‌اش که از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۸ بود، تنها چهارده اثر منتشر کرد. در اولین سال‌های بعد از انقلاب هم، قطعه وحدت با مطلع والا پیامدار محمد را خواند که استقبال فراوانی از آن هم سال انتشار و هم تا چند دهه بعد از آن صورت گرفت. فرهاد مهرداد که در زمره خوانندگانی بود که با موسیقی آکادمیک، نوازندگی، همچنین اجرا به زبانی غیرفارسی به عنوان امتیازات خاص آشنا بود، از جایی به بعد به تنها دغدغه‌اش یعنی صدای مردم بودن، اکتفا کرد و این مردمی بودن، و ساخت قطعاتی برای اجتماع خود را تنها رسالت خود می‌دانست و در این راه بسیار خسته و آزرده شد، با این حال هرگز هدفش را زمین نگذاشت. خاطره‌اش جاودانه و یادش گرامی.



کارناوال تالشی است برای بازگرداندن این لرزش؛ شکستن قداست سلبریتی در برابر جمعیتی که به باور سرمایه‌داری، «طرفدار فالوور» محسوب می‌شوند حال آنکه آنان منتقدانی خاموش بودند

انتقادات آنان پاسخ دهند. این صحنه، «بازگشت صد» به مردم است. در این نبرد، روافض است که یک چهره اینستاگرامی قافیه را به موزیسین می‌بازد و یک نویسنده «هرچند با کیفیت نازل کاری‌اش- در برابر سرمایه‌دار (ارکستردار) برنده است؛ اما اهمیت کارناوال فراتر از این فرم نمایشی است. در جهانی که سلبریتی به بازی فرهنگی سرمایه بدل شده و انبوهی از فالوورها را در قالب کالایی اجتماعی مدیریت می‌کند. سلبریتی نیز می‌تواند بر صندلی محاکمه بنشیند، صدايش بریده شود

و جایگاهش سست گردد. کارناوال بازآفرینی همان فضایی است که باختین آن را رهایی موقتی از هژمونی می‌نامید. در کارناوال مردم از موقعیت تماشاگر منفعل بیرون کشیده می‌شوند و در نقش داور، پرسش‌گر و منتقد می‌نشینند. این لحظه، همان لحظه کارناوالسک است. و در پس خنده‌ها و رأی‌ها، حقیقتی آشکار می‌شود: مفهوم آنتوسری «بازتولید» است که می‌تواند در برابر نشانه‌های سرمایه داری ایستادگی کند. کارناوال را باید در این تضاد خواند: از یک‌سو محصول

رسانه‌ای و کالای سرگرم‌کننده است و از سوی دیگر، فضایی است برای تجربه مقاومت فرهنگی. در عین حال، اگر کارناوالسک باختینی ریشه در جشن‌های خیابانی و آیین‌های مردمی اروپای قرون وسطی دارد، در فرهنگ ایران نیز نمونه‌هایی از وارونگی دارد. کارناوال رامبد جوان نه صرفاً وامدار یک مفهوم غربی، بلکه درامتداد حافظه فرهنگی و آیینی جامعه ایرانی نیز قابل فهم است؛ حافظه‌ای که به مردم امکان داده است در لحظاتی گذرا و به زبان نقد و خنده سخن بگویند.